

مقایسه روایت شاهنامه فردوسی و شاهنامه ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم) درباره اردشیر بابکان

مختار ابراهیمی^۱، شهرام جلیلیان^۲، عبدالله طاهری^۳

^۱استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

^۲دانشیار تاریخ دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

^۳دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

چکیده

شاهنامه فردوسی یکی از بزرگترین اثرهای ادبی و حماسی ایران است که در آن روح حماسی، ملی و تاریخی ملت ایران به تصویر کشیده شده است این اثر را شاهنامه پژوهان همواره به سه بخش اسطوره‌ای، پهلوانی و تاریخی بخش بندی می‌کنند که در این بین بخش تاریخی آن همواره مورد توجه اهل پژوهش بوده است، در این بخش به چگونگی تأسیس سلسله ساسانی توسط اردشیر بابکان تا شکست یزدگرد سوم و استیلای اعراب بر حکومت ساسانی می‌پردازد. فردوسی درباره اردشیر بابکان به شکل مفصل به ارائه گزارشی از زندگی و حکومت وی و چگونگی شکست اردوان اشکانی و تأسیس سلسله ساسانی می‌پردازد. در این پژوهش سعی شده است روایت فردوسی در شاهنامه از اردشیر بابکان با شاهنامه ثعالبی (غرر اخبار ملوک الفرس) سنجیده شود تا میزان وفاداری فردوسی به تاریخ و روایت‌های تاریخی او در کفه ترازو قرار گیرد.

واژه‌های کلیدی: شاهنامه فردوسی، شاهنامه ثعالبی، تاریخ، اردشیر بابکان، ساسانیان

۱. مقدمه

فردوسی از بزرگترین شاعران حماسه سرای ایران و به قولی از محققان از بزرگترین شاعران و حماسه سرایان ادبی دنیاست «فردوسی بین سال‌های ۳۲۵ تا ۳۲۹ هجری در قریه باژ از توابع طوس زاده شد» (جورج موريسن، ۱۳۸۰: ۳۱) او که خود دارای روح حماسی و بزرگی بود توانست با خدمت بی نظیری به پهنه فرهنگ و هنر ایرانی در کنار جاودانه کردن نام خود تاریخ حماسی و ملی ایران و ایرانی را تثبیت کند او که خود از خانواده‌ای متمول بود و به قول عروضی سمرقندی در چهار مقاله «در دیه باژ شوکتی تمام داشت و به دخل آن ضیاع از امثال خود بی نیاز بود.» (عروضی سمرقندی، ۱۳۸۰: ۴۷) و با اینکه از طبقه دهقانان و اشراف زادگان بود و می‌توانست با وجود طبقه ممتاز خانوادگی به درجات عالییه مالی و مادی برسد اما توجه خود را همواره به مطالعه در تاریخ و خدمت به فرهنگ و تاریخ ایران مبذول می‌داشت؛ مرحوم استاد ذبیح الله صفا «آغاز نظم شاهنامه ابومنصوری را به وسیله استاد طوس سال ۳۷۰_ ۳۷۱ هجری می‌دانند.» (صفا، ۱۳۸۸: ۱۱۸) او در این کار خود همواره به منابع دست اول تاریخی توجه داشته است و در مواقعی از طبقه باسواد دهاقین بشکل شفاهی مطالبی را شنیده و آن را نقل کرده است که این مطلب البته بیشتر مربوط به دوران اساطیری و حماسی شاهنامه است.

در قسمت تاریخی شاهنامه فردوسی چگونگی تأسیس سلسله ساسانی به وسیله اردشیر بابکان و شکست دادن اردوان پنجم اشکانی را به خوبی به تصویر می‌کشد، او که به شکل ممتازی سلسله ساسانی را از اردشیر بابکان تا یزدگرد سوم و شکست آن‌ها از اعراب را روایت می‌کند سرگذشت اردشیر بابکان و فرمانروایی او و چگونگی شکست سلسله ملوک الطوایفی اشکانی و تأسیس سلسله ساسانی را به خوبی روایت می‌کند، در این مقاله نویسنده بر آن است تا با مقایسه روایت فردوسی در شاهنامه از سرگذشت و دوران فرمانروایی اردشیر بابکان با شاهنامه ثعالبی (غر اخبار ملوک الفرس)، اولاً میزان وفاداری فردوسی به منابع تاریخی در نقل حوادث تاریخی نشان داده شود و ثانیاً اهمیت و ضرورت استفاده از شاهنامه به عنوان یک منبع موثق در تاریخ و پژوهش‌های تاریخی به درستی تبیین و اثبات گردد.

۲. اردشیر بابکان در غر سیر اخبار ملوک الفرس

درباره شاهنامه غر سیر اخبار ملوک الفرس

شیخ ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیلی ثعالبی نیشابوری از ادبا و مورخان و نویسندگان بزرگ و مشهور قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری است. او در سال ۳۵۰ هجری در نیشابور به دنیا آمد و در سال ۴۲۹ هجری دار فانی را وداع گفت او را به این دلیل که حرفه‌اش پوستین دوزی با استفاده از پوست روباه یا ثعلب بوده است بدین لقب می‌خواندند، او در دوران طلایی تمدن ایران زمین بود زندگی می‌کرد، عصری که می‌توان در شمار فراوانی از فلاسفه و حکما و دانشمندان و اطبا و ریاضیدانان و ... را برشمرد، در این دوره به دلیل توجه بی بدیل پادشاهان به علم و دانش و اهتمام ویژه برای رونق علم و ترویج آن تمدن ایرانی اسلامی به اوج شکوفایی خود رسیده بود، و آن را «عصر طلایی تاریخ ایران» نام می‌برند. در این بین شهر نیشابور یکی از شهرهایی بود که از لحاظ علم و ادب و فرهنگ از دیگر شهرها پیشی گرفته بود و ثعالبی در این شهر دیده به جان گشوده بود و نمو یافت به واقع یک قرن قبل از تولد نمو و رشد این تمدن شروع شده بود و در دوران او به بلوغ و کمال نهایی رسید.

سامانیان در این دوره توجه ویژه‌ای به دانشمندان داشتند و نیز امیران آل بویه و آل زیار و مامونیان خوارزم و همچنین سلطان محمود غزنوی که شاعران و ادبای بسیاری را گرد خود جمع کرده بود و تلاش و رقابت سلاطین و حاکمان ولایت‌ها برای جلب دانشمندان و ادیبان و برپا ساختن مدارس و مکتب خانه‌های علمی همه این عوامل در موفقیت دوره ثعالبی نقش داشتند. او خود در مقدمه غر اخبار ملوک الفرس می‌گوید «در خدمت برادر سلطان محمود غزنوی یعنی امیر نصر بن ناصرالدین سبکتگین بوده و آن را نیز به وی تقدیم کرده است.» (فضایلی، ۱۳۶۸: ۲) ثعالبی با ادبای دوران خود مرآه داشت و از آن‌ها کسب فیض می‌نمود وی از ابوبکر خوارزمی ادیب مشهور شیعه مذهب بهره می‌برد و از او درس می‌آموخت، کسان دیگر چون ابوالفتح بستی از دیگر هم‌نشینان و دوستان او بوده‌اند، خود او می‌گوید «در سه سفری که با ابوالفتح بستی به نیشابور کردم از سخن زیبا و محضر نیکو حسن معاشرت او با شادمانی و مؤانست بسیار بهره بردم و چون در نزد او بودم گویی از نعیم بهشت

برخوردار بوده و از میوه‌های بی همتای درخت پر بار هنرش برمی چیدم و از نکته پردازی‌های او بهر مند می‌شدم و چون از نیشابور دور می‌شد نامه‌های خود را از من دریغ نمی‌داشت و هرگز از نشانه‌های مهر و کرامت وفایش تهی دست نبودم» (ثعالبی، ۱۳۶۹: ۳۲۴)

او کتاب «یتیه الدهر و محاسن اهل العصر» را درباره زندگانی بزرگان و ادبا و شعرا و رجال بزرگ نوشته است و در این کتاب تاریخ را با ادبیات و ادب درآمیخت، او دارای حافظه‌ای قوی بوده است به همین دلیل برای تحریر این تذکره گاه از حافظه خود بهره می‌برد، و آثار و اشعاری را که از هم عهدان خود می‌شنید به حافظه می‌سپرد و ثبت می‌کرد «گاهی بی دقتی در نقل اشعار و نسبت دادن شعر شاعری به شاعر دیگر در کار او را می‌یابد که از جمله معایب اوست، ثعالبی شرح حال هم نشینان و مجالسان ادبی خود را آن چنان با شور و شوق بیان می‌کند گویی این معاشرت‌ها همه شرح زندگی پرنشاط او بوده است» (بروکلمان، ۱۳۸۵: ۸۳) و «او در هر روش نثر مصنوع و مرسل استاد بود.» (صفا، ۱۳۸۹: ۶۴۱)

شیوه تاریخ نگاری غرر اخبار ملوک الفرس

این اثر تنها اثر تاریخی ثعالبی است غیر از یتیه الدهر که آمیخته‌ای از تاریخ و ادب است اثر دیگری جز غرر اخبار ملوک الفرس در زمینه تاریخی ندارد، «ثعالبی در تألیف کتاب غرر اخبار ملوک الفرس از شاهنامه منصوری استفاده فراوانی کرده است» (سادات ناصری، ۱۳۵۵: ۱۶۴) کتاب‌هایی که او در تاریخ خود به نظر می‌آید استفاده کرده است شامل تاریخ‌های عمومی جهان و استفاده از سایر کتب تاریخی وی چند باز از تاریخ حمزه اصفهانی، ابن خردادبه و طبری نقل می‌کند و حتی در بعضی جاها ذکر می‌کند «قال حمزه الاصفهانی» ثعالبی را از سبک نگارش و انگیزه تألیف غرر اخبار ملوک الفرس می‌توان به اعتقادات و بینش اجتماعی او پی برد، ملک الشعرا بهار در کتاب سبک شناسی خود می‌گوید «غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی از کارهای شعوبیه است» (بهار، ۱۳۸۱: ۱۵۰) شعوبیه که در زمان بنی امیه نشأت گرفته و در دوران خلفای عباسی به این نام خوانده شدند.

او در بخش ایران باستان تنها به نقل رخداد‌های تاریخی و حوادث نپرداخته است بلکه گاهی استدلال و گزارش هم می‌دهد و به توصیف آیین جلوسی پادشاهان و چگونگی سخن گفتن بزرگان کشور و ادب و آداب پادشاهان و توصیف‌های میدان نبرد و جنگ و با دشمنان را روایت می‌کند. او در کتاب خود به تألیف تاریخ عمومی دست می‌زند، از دوران پادشاهی کیومرث گزارشی می‌دهد و تاریخ باستان را سقوط دولت ساسانیان به دست اعراب روایت می‌کند او همانند فردوسی در سه بخش گزاره‌های خود را روایت می‌کند.

دوران اساطیری (از کیومرث تا فریدون و قیام کاوه آهنگر)، دوران پهلوانی (از قیام کاوه تا قبل رستم و سلطنت بهمن پسر اسفندیار) و دوره تاریخی (از حمله اسکندر تا پایان سلسله ساسانی)

روایت غرر سیر اخبار ملوک الفرس از اردشیر بابکان

ثعالبی روایتی مفصل و بسیار نزدیک به روایت فردوسی از زندگی اردشیر دارد او هم مانند فردوسی و دیگر مورخان اردشیر را از نسل بهمن بن اسفندیار و از تبار کیانیان می‌داند و می‌نویسد «پارسیان برآند که بابک مرزبان اردوان به فارس بود و ساسان که فرزند ساسان بن بهمن بن اسفندیار بود از یاران بابک از نزدیکان او بود. بابک به خواب دید خورشید و ماه از پیشانی ساسان درخشیدند و او را فراخواند و خواب خود را به او گفت ساسان گفت من نیز به خواب دیدم که پرتویی از من بدرخشید و افقها را روشن ساخت. بابک از نژاد او پرسید. او با اینکه پیش از آن نژاد خود را پنهان داشته بود، پیوستگی نژاد خویش را بازگفت. بابک خواهان خویشاوندی و داماد کردنش شد و دخترش را همراه او ساخت و او را برآورد و در کارهای خود شرکت داد از ساسان و دختر بابک فرزندی پدید آمد که اردشیر نام گرفت و فره ایزدی از او آشکار بود.» (ثعالبی، ۱۳۶۹: ۳۰۱) اما چون اردشیر در مدت زمان کوتاهی بمرد از این او را اردشیر بابک می‌خواندند. بابک سخت به اردشیر علاقمند بود و او را پرورش تام می‌داد، هر چه در خور بود او را آموخت و او نیز همه آداب و منش ملک داری را می‌آموخت.

شهرت دلآوری و آگاهی‌های اردشیر به اردوان رسید پس به بابک نامه نوشت که اردشیر را نزد او بفرستد تا با فرزندان دیگر خود او را ببوراند، بابک نیز فرمان اردوان را گردن نهاد و اردشیر را با هدیه‌هایی بسیار به نزد اردوان فرستاد، چون اردشیر نزد اردوان رفت، اردوان او را به خود نزدیک کرد و در حق او نیکی‌ها کرد، اما «مدتی گذشت که بر اردشیر شک آورد وی با همه جوانی و تازه رویی بر بالاترین پایگاه شاهان بزرگ دست یافته بود، حالی که چنین پایگاهی جز در سالیان بزرگی و کمال کسی را دست ندهد. روزی او را در شکارگاه خود دید که فرزندان او را آیین سواری و شکار بز کوهی و گورخر می‌آموخت. به او گفت ای فرزند بابک تو را چه به شکار و پرداختن به کارهایی که شاهان را شایسته است. تو را به آخورسالاری گمارده‌ام. بایدت که همواره در اصطبل به سربری و بر چارپایان سرپرستی کنی و اسبان را پرورش دهی و یکی را بر او گمارد که او را به انجام کارهایی که به او سپرده شد وادارد.» (ثعالبی، ۱۳۶۹: ۳۰۰)

اردشیر از این کار او بسیار اندوهناک شد و نامه‌ای به بابک نوشت و او را از این رفتار اردوان آگاه ساخت، بابک او را به خویشتن داری و صبوری دعوت کرد و برای او اسباب و هدیه‌هایی فرستاد. اردشیر با اندوه تمام روزگار را سپری می‌کرد در درون خود احساس برتری جویی نسبت به دیگر کسان و نزدیکان اردوان داشت، روزی او در اصطبل نشسته بود که کنیزک اردوان که از نزدیکترین نزدیکان او بود از بام خانه به او نزدیک شد، دل در گرو عشق اردشیر بست و برای او پیام فرستاد تا یکدیگر را دیدار کنند، اردشیر پذیرفت و با این کار سعی داشت از اخبار درون کاخ اردوان آگاهی یابد و آن دختر هر روز عشقش به اردشیر زیادت می‌گرفت.

خبر مرگ بابک را آوردند و اینکه او همه گنج‌های خود را به نام اردشیر کرده بود، آیین سوگواری را بجای آوردند و از اردوان انتظار می‌رفت اردشیر را به جای او بگمارد اما اردوان «چنان نکرد و فرزند بزرگ خویش را به جای بابک به حکومت فارس گمارد و او را بدان سوی گسیل داشت.» (همان: ۲۰۱)، قضا را چنین آمد که اردوان منجمان خود را فرمان داد که به سرای همان کنیزکش روند و در ستارگان بنگرند و آر آینده خبر دهند، چنین کردند و به اردوان گفتند کسی از نزدیکان در همین هفته فرار می‌کند و سپس بر ایران دست خواهد یافت و تو را مقهور خواهد گردانید.

«کنیزک اردشیر را از گفتار آنان آگاه ساخت، اردشیر بر آنچه در سر داشت پای برجاگشت و به او گفت: من فرار می‌کنم و به خانه خود می‌روم. در همراهی با من رایت چیست؟ گفت: به خداوند سوگند، هیچ تأخیر روا نخواهم داشت که زندگی را بی تو نمی‌خواهم. برای رفتن قرار گذاردند» (همان: ۲۰۳) اردشیر بر اسبی تیزپا نشست و او هم همراه با اردشیر گریخت و هر دو در سیاه شب به استخر آمدند، «اردوان از ماجرا آگاه گشت، سوارکارانی را بدنبال آنان گسیل داشت تا دستگیرشان کنند. ولی به آنان نرسیدند، و اردوان پیوسته انگشت خود را از پشیمانی به دندان می‌گزید.» (همان: ۲۰۳) اردشیر نهانی به استخر آمده یاران بابک به او گرویدند و با دادن اموال بابک به او توانگرش ساختند، با او بیعت کردند و از او پیروی کردند و در شمار هوادارانش درآمدند، همگی بر فرزند اردوان حمله بردند و او را از استخر بیرون راندند، اردشیر «به شاهان هر ناحیه نامه نگاشت و آنان را آگاه ساخت که بر پای خاسته و کشور را بار دیگر به آیین خویش بازگردانیده و از آنان خواست تا از او فرمان برند و به زیر پرچم او آیند و آنان را از عاقبت سرپیچی بترسانید.» (همان: ۲۰۲) پاره از آنان اطاعت کرده و اردشیر پیوستند و پاره‌ای دیگر به انتظار پایان کار اردشیر ماندند. آگاه نامه‌ای به اردوان نوشت و او را به اطاعت خواند اما با پاسخ تند اردوان مواجه شد پس «اردشیر با سپاهیان به سوی او شتافت و بر سر راه شهرها بگشود و بر مردمانش غلبه کرد تا نزدیک شهر دجیل گردید که اردوان در آن حصار گرفته بود. اردشیر آن را محاصره کرد و کار را بر او سخت گرفت و راه رسیدن خوار و بار بر او بست تا اردوان ناگزیر شد که بجنجد. آماده نبرد شد اما واپس نگر و سست مایه و دولت بسرایش افتاده. اردشیر به سختی بر او حمله برد سخت کوش و پیشتاز و بیدار بخت و نیرومند. پس بر او دست یافت و جمعیتش پیدا کند و خوشن بریخت و این پس از گذشت پنجاه و پنج سال از شاهی‌اش بود.» (همان: ۲۰۲) و چون اردشیر از کار اردوان آسوده خاطر گشت، بر سریر زرین شاهی نشست و تاج بر سر نهاد و بارعام داد و همه تهنیت شاهی به او گفتند و او را دعا و ستایش کردند اردشیر هم به آنان گفت: «خداوند رحمت و اتفاق کلمه را بر ما ارزانی داشت و نعمت خود را تمام کرد و مرا به سرپرستی بندگان و سرزمین‌های خویش برگزید تا کارهای دین و کشور را به سامان آرم که دین او چون دو برادر توامانند و آیین داد و نیکویی را بر پا دارم»

(همان: ۲۰۳)، آنگاه اردشیر کارها را به نظام درآورد و لشکریان را سامان بخشید و به پادشاهان اطراف نامه‌ها گسیل داشت تا از او فرمان برند. ثعالبی پس از رفتار و خلیقات پسندیده و نیکوی اردشیر روایت می‌کند و در ذیل عنوان «تکات برجسته از گفتار اردشیر در هر باب» سخنانی کوتاه و پنداندوز از اردشیر را روایت می‌کند که در باره موضوعات مختلفی اعم از بی وفایی روزگار، حرمت دین، ادب و آداب بزرگی، نه‌راسیدن از دشمن، بخشندگی، دعایت انصاف و داد نسبت به مردمان و... هستند در یکی از پندها از قول اردشیر می‌گوید: «در پی کین تیزی نباشید که از دشمن زیان می‌بینید و به احتکار نپردازید که به قحط دچار شوید و برای راه ماندگان سر پناه باشید، در پی خانه فردای رستاخیز باشید، به این دل مبندید که بر کسی نیاید و به ترک آن نیز نگویند که جز از راه دنیا به آخرت نتوان رسید.» (همان: ۲۰۴) و سپس نام چند تا از بناهایی که اردشیر در دوران فرمانروایی خود آنها را بنیان نهاد می‌آورد و می‌نویسد اردشیر «شهرها بنیاد کرد، چون اردشیر خره و جور در فارس و بادغیس در خراسان و بهمن اردشیر و رام اردشیر که هر دو نزدیک بصره‌اند و استاراباذ که همان کرخ میسان است از آبادیهای دجله، ابن خرداد بگفته است که اردشیر شهر خوارزم را نیز بنیاد نهاد.» (همان: ۲۰۷) و در ادامه می‌نویسد که چون به سال رشد و تمیز رسید او را ولیعهد خویش کرد و او را جانشین خویش گردانید «چون چهارده سال از روزی که به شاهنشاهی خوانده شد گذشت و سراسر کشورها به زیر فرمان او آمدند و نشانه‌های دادگستری و بزرگواریش در نزدیک و دور هویداگشت، پیک حق را لبیک گفت و کشور را به فرزندش سپرد.» (همان: ۲۰۸).

۳. مقایسه روایت شاهنامه فردوسی با شاهنامه ثعالبی

شاید بتوان گفت از میان منابع تاریخی، شاهنامه ثعالبی بیشترین همانندی در روایت‌ها درباره زندگی و چگونگی بر تخت نشستن اردشیر را با شاهنامه فردوسی دارد. تقریباً می‌توان گفت که روایت فردوسی و ثعالبی روایتی دوشادوش و یکسان است و تنها گاهی در ذکر جزئیات ریز و کوچک که البته لطمه‌ای به روایت و اساس کار نمی‌زند، باهم اختلاف داشته باشند والا روایت هر دو کاملاً یکدست و مشابه است از این رو به برخی همانندی‌های پیش آمده اشاره می‌شود.

۱- اولین همسانی که می‌توان به آن اشاره کرد در باره آن است که بابک از طرف اردوان بر استخر حکومت می‌کرد و این را هم ثعالبی اشاره دارد و هم شاهنامه به آن پرداخته است، ثعالبی می‌نویسد: «پارسیان برآند که بابک مرزبان اردوان به فارس بود و ساسان که فرزند ساسان بن بهمن بن اسفندیار بود از یاران بابک از نزدیکان او بود.» (همان: ۲۲۹) و فردوسی به استخر بودن بابک از طرف اردوان اشکانی را این گونه روایت می‌کند:

ورا خواندند اردوان بزرگ	که از پیش بگفت چنگال گـرگ
ورا بسود شـیراز با اصـفهان	که داننده خواندیش وز مهـان
به اصطخر بد بابک از دست او	که تنین خروشان بد از مشـت او
چو کوتاه شد شاخ و هم بیخشان	نگویـد جهانـدیـده تاریخـشان

(شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۱۳، بیت‌های ۱۶ تا ۱۹)

۲- از دیگر همسانی‌های پیش آمده خواب دیدن بابک ساسان است که ساسان را به خواب می‌بیند که فر ایزدی از او درخشیدن می‌گیرد و در کنار آتشکده است و مردم بر او تهنیت و درود می‌فرستند، ثعالبی می‌نویسد «بابک به خواب دید خورشید و ماه از پیشانی ساسان درخشیدند.» (ثعالبی، ۱۳۶۹: ۲۹۹) و درباره این خواب دیدن فردوسی هم روایت می‌کند و می‌سراید:

شبی خفته بد بابک زودیاب	چنان دید روشن روانش به خواب
که ساسان به پیل زبان برنشست	گرفته یکی تیغ هندی به دست
هر آنکس که آمد بر او فراز	بر او آفرین گفت و بردش نماز
زیبان را به خوبی بیاراستی	دل تیره از غم بیاراستی
به دیگر شب اندر چو بابک بخفت	همی بود با مغزش اندیشه جفت

چنان دید در خواب کآتشپرست	سه آتش فروزان بی‌ردی بدست
چو آذرگشسپ و چو خراد و مهر	فروزان چو بهرام و ناهید و مهر
همه پیش ساسان فروزان بدی	به هر آتشی عود سوزان بدی
سر بابک از خواب بیدار شد	روان و دلش پسر ز تیمار شد

(شاهنامه، تصحیح دبیرسیاقی، ص ۱۹۱۴، بیت‌های ۳۲ تا ۴۰)

۳- از دیگر همسانی‌هایی که بین این دو اثر وجود دارد می‌توان به فرستادن اردشیر به نزد اردوان و تحت تربیت قرار گرفتن اردشیر در دربار اردوان اشاره کرد در این باره ثعالبی می‌نویسد که «به بابک نامه نوشت که اردشیر را نزد او بفرستد تا با فرزندان وی بپیوندد. بابک فرمان اردوان را گردن نهاد، اردشیر را فرستاد و با او هدیه‌های بسیار همراه کرد.» (ثعالبی، ۱۳۶۹: ۳۰۰)

در این باره یعنی فرستادن اردشیر به نزد اردوان فردوسی می‌نویسد که وقتی اردوان آوازه اردشیر را شنید به بابک نامه نوشت و از او خواست که اردشیر را به نزد وی فرستد، فردوسی می‌سراید که:

یکی نامه بنوشست پس اردوان	سوی بابک نامور پهلوان
کهای مرد بادانش و پاکرای	سخن گوی داننده و رهنمای
شنیدم که فرزند تو اردشیر	سواربست گوینده و ییادگیر
چو نامه بخوانی هم‌اندر زمان	فرستش به نزدیک ما شادمان
ز بایستتها بی نیازش کنم	میان یلان سرفرازش کنم
چو باشد به نزدیک فرزند ما	نگویم کوی نیست پیوند ما

(شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۱۶، بیت‌های ۷۸ تا ۸۳)

در ادامه داستان، راند شدن اردشیر توسط اردوان، آن گاه که دلاوری و شجاعت اردشیر را در برابر فرزندان خود دید بر او رشک ورزید و او را از دربار خود بیرون راند و شغل آخور داری حیوانات خود را به او داد و او را در آخورگاه حیوانات جای داد، در این باره ثعالبی می‌نویسد:

«چون اردشیر نزد اردوان رفت، اردوان او را نزدیک خویش ساخت و به او نیکی و کرم کرد، مدتی نگذشت که بر اردشیر رشک آورد وی با همه جوانی و تازه رویی، بر بالاترین پایگاه شاهان بزرگ دست یافته بود، حالی که چنین پایگاهی جز در سالیان بزرگی و کمال کسی را دست ندهد. روزی او را در شکارگاه خود دید که فرزندانش را آیین سواری و شکار بز کوهی و گورخر می‌آموخت. به او گفت ای فرزند بابک تو را چه به شکار و پرداختن به کارهایی که شاهان را شایسته است. تو را به آخورسالاری گمارده‌ام. باید که همواره در اصطبل به سربری و بر چارپایان سرپرستی کنی و اسبان را پرورش دهی.» (ثعالبی، ۱۳۶۹: ۳۰۰)

در شاهنامه هم چنین روایتی از گستاخی اردشیر در برابر پسر اردوان آمده است، روزی اردشیر به همراه پسران اردوان به شکار گورخر رفتند و گوری را اردشیر شکار کرد. اردوان که از آن شکار متعجب شده بود گفت چه کسی این گور را شکار کرده است؟ یکی از پسران اردوان گفت این گور را من شکار کرده‌ام ولی اردشیر از این سخن وی برآشت و گفت دروغ می‌گویی و این گور را من شکار کرده‌ام، اردوان که این حرف اردشیر را گستاخی او در برابر فرزندان خود قلمداد می‌کرد از این کار اردشیر ناراحت شد و او را از دیار خود اخراج می‌کند و به آخور سالاری چهارپایان خود می‌گمارد؛

پس از خشم بشد زان سخن اردوان	یکی بانگ بر زد به مرد جوان
بدو تند گفت این گناه منست	که پروردن آیین و راه منست
ترا خود به بزم و به نخجیرگاه	چرا برد باید همی با سپاه
بدان تا ز فرزند من بگذری	بلندی گزینی و گنبدآوری

برو تازی اسپان ما را ببین
 بر آن آخر اسپ سالار باش
 بیامد پر از آب چشم اردشیر
 که ما را چه پیش آمد از اردوان
 همان جایگه نزد اسپان گزین
 به هر کار با هر کسی یار باش
 بر آن آخر تازی اسپان اسپیر
 که درد تنش باد و رنج روان

(شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۱۸، بیت‌های ۱۲۲ تا ۱۲۹)

۴- از دیگر همسانی‌هایی که می‌توان به آن اشاره کرد عاشق شدن کنیزک اردوان بر اردشیر است که شیفته و دل‌باخته اردشیر شد و تمامی اطلاعات و خبرهای درون کاخ دربار اردوان را به اردشیر می‌رسانید، ثعالبی می‌نویسد که اردشیر «روزی در اصطبل بر تخت نشسته بود، ناگهان دخترکی از بام خانه به او نزدیک شد که کنیزک اردوان و قهرمانه او و نزدیکترین کنیزکان به او بود، دل در گرو عشق اردشیر بست و برای او پیام فرستاد تا دیدار کنند، اردشیر پذیرفت و قصد داشت تا از طریق او از اسرار اردوان آگاه گردد، دختر که برای رسیدن به او ترندها بکار بست با اردشیر دیدار کرد و عشقش به او هر روز افزون می‌گشت.» (ثعالبی، ۱۳۶۹: ۳۰۰) و در باره عشق کنیزک اردوان به اردشیر فردوسی روایتی به نسبت مفصل‌تر از ثعالبی دارد و به شکل کامل‌تری آن را بازگو می‌کند، ثعالبی نامی از کنیزک اردوان نمی‌آورد ولی فردوسی نام او را گلنار می‌گوید و می‌سراید:

چنان بد که روزی برآمد به بام
 نگره کرد خندان لب اردشیر
 همی بود تا روز تاریک شد
 کمندی بدان کنگره در ببست
 به گستاخی از باره آمد فرود
 چو آمد خرامان بر اردشیر
 و بالین دیبا سرش بر گرفت
 نگه کرد برنا بدان خو بروی
 بدان ماه گفت از کجا خاستی
 دلش گشت از آن خرمی شاد کام
 جوان در دل ماه شد جایگیر
 همانا به شب روز نزدیک شد
 گره زد برو چند و ببسود دست
 همی داد نیکو دهش را درود
 پر از گوهر و بوی مشک و عبیر
 چو بیدار شد تنگ در بر گرفت
 بدان سوی و آن روی و آن رنگ و بوی
 که پر غم دلش را بیاراستی

(شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۳۲۰، بیت‌های ۱۵۱ تا ۱۵۹)

۵- از دیگر همانندی‌های پیش آمده خبر مرگ بابک و گماردن بهمن فرزند بزرگ اردوان به جای اوست که هم شاهنامه و هم ثعالبی به آن اشاره دارند، ثعالبی چنین می‌نویسد که «خبر مرگ بابک را آوردند و اینکه خزاین و گنجهای خود را بنام اردشیر کرده است، آیین سوگواری را در مرگ بابک بجای آورد و از اردوان چشم داشت که مقام بابک را به او واگذارد، چنان نکرد و فرزند بزرگ خود را به جای بابک به حکومت فارس گمارد و او را بدان سوی گسیل داشت.» (ثعالبی، ۱۳۶۹: ۳۰۰) در این باره فردوسی می‌سراید:

جهاندار بیدار بابک بمرد
 چو آگاهی آمد سوی اردوان
 گرفتند هر مهتری یار پارس
 بفرمود تا کوس بیرون برند
 جهان تیغه شد بر دل اردشیر
 دل از لشکر اردوان برگرفت
 که از درد او بد دلش پر ستیز
 سزای کهن دیگری را سپرد
 پر از غم شد و تیغه گشتن روان
 سپهبد به مهتر پسر داد پارس
 زارگاه لشکر به هامون برند
 از آن شاه روش نندل دستگیر
 وزان آگهی رأی دیگر گرفت
 ز هر سو همی جست راه گریز

(شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۲۰، بیت‌های ۱۶۶ تا ۱۷۲)

۶- از دیگر همانندی‌هایی که می‌توان به آن اشاره کرد گریختن کنیز مخصوص اردوان «گلنار» به همراه اردشیر بود که به سوی استخر آمدند. ثعالبی چنین می‌نویسد «بر خاطر اردشیر چنان گذشت که از آنجا فرار اختیار کند و به دنبال کار خود برود قضا را چنین پیش آمد که اردوان منجمان خود را فرمان داد که به سرای همان کنیزکش درآیند و در ستارگان بنگرند و از آینده خبر دهند. چنین کردند و به اردوان گفتند کسی از اطرافیان در همین هفته فرار کند و سپس به ایرانشهر دست یابد قهرمانه اردشیر را از گفتار آنان آگاه ساخت، اردشیر بر آنچه در سر داشت پای بر جا گذاشت، و به او گفت: من فرار می‌کنم و به خانه خود می‌روم. در همراهی با من رایت چیست؟ گفت: به خداوند سوگند، هیچ تأخیر روا نخواهم داشت که زندگی را بی تو نمی‌خواهم. برای رفتن قرار گذاردند قهرمانه به خانه خود بازگشت، آنگاه به میعاد رفت و با خود مقداری نقدینه طلا و جواهر برداشت، اردشیر بر اسبی تیز تک و پیشتاز از آن اردوان سوار گشت و دخترک را نیز بر اسبی همانند سوار کرد.» (ثعالبی، ۱۳۶۹: ۳۰۳)

درباره گریختن گلنار همراه با اردشیر فردوسی هم روایت نسبتاً مفصلاً دارد و می‌گوید بعد از فوت بابک و گماردن بهمن پسر بزرگ خود به جای او اردوان از منجمان می‌خواهد که آینده ملکش را پیش بینی کنند و منجمان را به خانه کنیزک خود گلنار می‌فرستد تا آنجا به کار خود مشغول شوند و منجمان خبر می‌دهند که به زودی از نزدیکان تو کسی علیه تو قیام خواهد کرد که بیرون از دربار تو زندگی می‌کند بلافاصله این خبر را گلنار به اردشیر می‌رساند و اردشیر هم از گلنار می‌خواهد که همراه او به استخر فرار کند تا از آنجا علیه اردوان قیام کند و این چنین می‌شود که گلنار به همراه اردشیر می‌گریزد:

ازان پس چنان بد که شاه اردوان	ز اخترشناسان روش‌ن‌روان
بیاورد چندی به درگاه خویش	همی باز جست اختر و راه خویش
همان نیز تا گ‌گردش روزگار	ازان پس ک‌را باشد آموزگار
فرستادشان نزد گلنار شاه	بدان تا کنند اختران را نگاه
برفتند با زیجه‌ها برکنار	ز کاخ کنیزک بر شهریار
بگفتند راز سپهر بلند	همان حکم او بر چه و چون و چند
کزین پس کنون تانه بس روزگار	ز چیزی بیچند دل شهریار
که بگریزد از مهتری کهتری	سپهبد نژادی و گ‌داوری
وزان پس شود شهریاری بلند	جهان‌دار و نی‌ک‌اختر و سودمند
دل نامور مهتر نی‌ک‌بخت	ز گفتار ایشان غمی گشت سخت

(شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۲۱ بیت‌های ۱۷۳ تا ۱۷۶ و ۱۸۲ تا ۱۸۷)

۷- از دیگر همانندی‌های پیش آمده که می‌توان به آن اشاره کرد این است که هم فردوسی و هم ثعالبی می‌گویند وقتی اردشیر از نزد اردوان می‌گریزد و به استخر می‌آید تحت حمایت یاران قدیمی بابک و مردم استخر قرار می‌گیرد و لشگریان بر گرد او جمع می‌آیند و او را تحت حمایت قرار می‌دهند در این راستا ثعالبی می‌نویسد «اردشیر نهانی به استخر درآمد، یاران بابک به گرد او جمع آمدند و با سپردن اموال بابک به او توانایش ساختند. با او بیعت کردند و از او پیروی کردند در شمار هواداران سختکوش او درآمدند. همگان با او بر فرزندان اردوان تاختند و از استخر بیرونش براندند که نزد پدر خود رفت و استخر برای اردشیر پاک و یکرویه شد.» (ثعالبی، ۱۳۶۹: ۳۰۳) فردوسی هم در این رابطه یعنی به استخر آمدن اردشیر و لشکر گرد کردن او می‌گوید:

از آگاهی نام‌دار اردشیر	سپاه انجمن شد بر آن آبی‌ر
هر آنکس که بد بابکی در صطخر	به آگاهی شاه کردند فخر
دگر هر که از تخم دارا بدند	به هر کشوری بامدارا بدند

چو آگاه گشتند از اردشیر / ز شادی جوان شد دل مرد پیر
 همی رفت مردم ز دریا و کوه / به نزدیک برنا گروه‌ها گروه
 ز هر شهر فرزانسه و رایزن / به نزد جهانجوی گشت انجمن

(شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۲۶، بیت‌های ۲۷۸ تا ۲۸۳)

۸- یکی از دیگر همانندی‌های بوجود آمده در روایت آن دو از اردشیر بابکان کشتن اردوان توسط اردشیر است که ثعالبی خیلی کوتاه در این رابطه فقط اشاره‌ای می‌کند و می‌نویسد: «اردشیر به سختی بر او حمله برد سخت کوش و پیشتاز و بیدار بخت و نیرومند. پس بر او دست یافت و جمعیتش پیدا کند و خونش بریخت و این پس از گذشت پنجاه و پنج سال از شاهی‌اش بود.» (ثعالبی، ۱۳۶۹: ۳۰۳) ولی فردوسی روایت مفصل‌تری نسبت به ثعالبی دارد و چگونگی کشتن اردوان و محاصره شدن او و نامه نوشتن اردشیر بر دعوت از او برای اطاعت از وی را روایت می‌کند، درباره کشته شدن اردوان به دست اردشیر هم می‌سراید که:

به دست یکی مرد خراد نام / چو بگرفت بر دوش گرفته لگام
 به پیش جهانجوی بردش اسیر / ز دور اردوان را بدید اردشیر
 فرود آمد از اسب شاه اردوان / تنش خسته از تیر و تیره‌روان
 به دژخیم فرمود شاه اردشیر / که رو دشمن پادشا را بگیر
 به خنجر میانش به دو نیم کن / دل بدسگالان پر از بیم کن
 بیامد دژ آگاه و فرمان گزید / شد آن نامدار از جهان ناپدید
 چنین است کردار این چرخ پیر / چه با اردوان و چه با اردشیر

(شاهنامه، تصحیح دبیر سیاقی، ص ۱۹۳۱، بیت‌های ۳۶۹ تا ۳۷۵)

۴. نتیجه‌گیری

در این پژوهش از میان منابع مورد بررسی قرار گرفته شاید بتوان گفت که بعد از شاهنامه فردوسی، شاهنامه ثعالبی مفصل‌ترین و طولانی‌ترین روایت را درباره اردشیر بابکان دارد تقریباً هیچ گونه تفاوتی تاریخی بین روایت فردوسی با ثعالبی درباره اردشیر وجود ندارد از همانندی‌ها و شباهت‌هایی که می‌توان به آنها اشاره کرد این است که هر دوی آنها اردشیر را از نسل کیانیان و از تبار بهمن پور اسفندیار می‌دانند و او را در هم شکننده اشکانیان و مؤسس سلسله ساسانی می‌دانند و همچنین فرستادن اردشیر نزد اردوان و بزرگ کردن او توسط اردوان و اخراج او از دربار اردوان را نیز روایت می‌کنند، عاشق شدن اردشیر بر کنیزک اردوان «گلنار» را نیز هر دو اشاره‌ای می‌کنند و گریختن او به سوی اصطخر و تسخیر آنجا را نیز بیان می‌دارند، از دیگر شباهت‌ها خواب دیدن بابک، ساسان جد اردشیر را که او را در کنار آتشکده در پارس دید که مردمان بر او تهنیت می‌فرستادند، می‌توان گفت که روایت هر دو اثر کاملاً یکدست و یکسان عنوان شده است تقریباً جای اختلافی بین آن دو نمی‌توان پیدا کرد.

منابع

۱. ارسطو، ۱۳۸۵، فن شعر، ترجمه سهیل محسن افغان، تهران: حکمت
۲. بیانی، شیرین، ۱۳۵۵، شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
۳. بیانی، شیرین، ۱۳۸۳، ایران از ورود آریاییها تا سقوط هخامنشیان، تهران: سمت
۴. بلعمی، ابو علی محمد بن محمد، ۱۳۷۹، تاریخ بلعمی، تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران.
۵. پیرنیا، میرزا حسن خان، ۱۳۷۰، تاریخ ایران باستان، تهران: نشر نگاه
۶. ثاقب فر، مرتضی، ۱۳۸۷، شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، تهران: انتشارات معین

۷. ثعالبی، ابومنصور عبدالملک، ۱۳۶۹، شاهنامه ثعالبی (غر اخبار ملوک الفرس و سیرهم)، ترجمه محمد فضایی، تهران: انتشارات قطره
۸. چارلز، استور، ۱۳۶۲، ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استواری، ترجمه یحیی آرین پور، تهران:
۹. خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۶، از شاهنامه تا خدای نامه، تهران: نامه باستان
۱۰. خالقی مطلق، جلال، ۱۳۹۰، فردوسی و شاهنامه سرایی، تهران، فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی
۱۱. خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۷، پدیده شناسی تطبیقی شعر پهلوانی، تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی
۱۲. خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۹، سخن‌های دیرینه: مجموعه مقالات درباره فردوسی و شاهنامه، به کوشش علی
۱۳. دهباشی، علی، ۱۳۸۹، گل رنج‌های کهن: برگزیده مقالات درباره شاهنامه فردوسی، تهران: ثالث
۱۴. دریایی، تورج، ۱۳۸۳، شاهنشاهی ساسانی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران: ققنوس
۱۵. دریایی، تورج، ۱۳۸۷، تاریخ و فرهنگ ساسانی، ترجمه مهرداد قدرت دیزجی، تهران: ققنوس
۱۶. دریایی، تورج، ۱۳۹۲، ساسانیان، ترجمه شهناز اعتمادی، تهران: توس
۱۷. دریایی، تورج، ۱۳۹۲، شاهنشاهی ایران، پیروزی عرب‌ها و فرجام شناختی زردشتی، ترجمه شهرام جلیلیان، تهران: توس
۱۸. ریاحی، محمد امین، ۱۳۸۲، سرچشمه‌های فردوسی شناسی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
۱۹. روزنتال، فرانتس، ۱۳۶۵، تاریخ نگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی
۲۰. زرکانی، سید مهدی، ۱۳۹۴، تاریخ ادبیات ایران، جلد ۱، مشهد: فاطمی
۲۱. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۶۸، تاریخ مردم ایران، تهران: امیر کبیر
۲۲. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۷، کارنامه اسلام، تهران: امیر کبیر
۲۳. زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۹۰، تاریخ در ترازو، تهران: امیر کبیر
۲۴. سبحانی، توفیق، ۱۳۹۱، تاریخ ادبیات ایران، تهران: زوار
۲۵. سامی، علی، ۱۳۴۲، تمدن اسلامی، جلد ۱، شیراز: انتشارات دانشگاه شیراز
۲۶. شهبازی، علیرضا، ۱۳۹۰، تاریخ نگاری در ایران و منابع دوره ساسانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی
۲۷. شفق، رضا، ۱۳۵۲، تاریخ ادبیات ایران، تهران: امیر کبیر
۲۸. صفا، ذبیح الله، ۱۳۸۸، تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۱، تلخیص محمد ترابی، تهران: ققنوس
۲۹. صفا، ذبیح الله، ۱۳۵۰، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱ و ۲، تهران: فردوس
۳۰. صفا، ذبیح الله، ۱۳۸۹، حماسه سرایی در ایران، تهران: امیر کبیر
۳۱. عروضی سمرقندی، احمد بن عمر، ۱۳۸۰، چهار مقاله، تصحیح محمد قزوینی به کوشش محمد معین، تهران: ارمغان
۳۲. فردوسی طوسی، ابوالقاسم، ۱۳۹۳، شاهنامه، دوره ۶ جلدی، تصحیح سید محمد دبیر سیاقی، تهران: قطره
۳۳. فرای، ریچارد، ۱۳۷۸، تاریخ باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
۳۴. -کزازی، میر جلال الدین، ۱۳۹۰، سخنی از سیمرغ، تهران: شور آفرین
۳۵. -کویین، آنتونی، ۱۳۸۷، تاریخ نگاری در روزگار فرمانروایی شاه عباس صفوی، ترجمه منصور صفت گل، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
۳۶. کریستن سن، آرتور، ۱۳۷۸، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر
۳۷. کریستن سن، آرتور، ۱۳۱۴، وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانی، ترجمه رشید یاسمی، تهران:
۳۸. لوکونین، ولادیمیر، ۱۳۶۶، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب
۳۹. مینوی، مجتبی، ۱۳۸۶، فردوسی و شعر او، تهران: توس
۴۰. میر باقری فرد، سید علی اصغر، ۱۳۸۸، تاریخ ادبیات ایران، جلد ۱، تهران: سمت

۴۱. مرتضوی، منوچهر، ۱۳۹۱، فردوسی و شاهنامه، تهران: توس
۴۲. ماسه، هانری، ۱۳۸۴، تاریخ تمدن ایران، ترجمه جواد محیی، تهران: نشر گوتنبرگ
۴۳. نولدکه، تئودر، ۱۳۶۹، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، تهران: جامی
۴۴. نصر، سید حسین، ۱۳۸۸، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
۴۵. نفیسی، سعید، ۱۳۸۵، تاریخ تمدن ایران ساسانی، تهران: پارسه
۴۶. ولادیمیر، لوکونین، ۱۳۶۶، تمدن ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، تهران: موسسه علمی فرهنگی
۴۷. همایی، جلال الدین، ۱۳۶۲، تاریخ ادبیات ایران، به کوشش ماهدخت بانو همایی، تهران: هما

Comparison of the Shahnameh narration of Ferdowsi and Shahnameh Tha'ali (Gharr News of Meloque Alfurs & Sirem) About Ardeshir Babakan

Mukhtar Ebrahimi ¹, Shahram Jalilian ², Abdollah Taheri ³

1- Assistant Professor of Persian Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran

2. Associate Professor of Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran

3. Student of Persian Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Iran

Abstract

Ferdowsi's Shahnameh is one of the greatest literary and epic works of Iran in which the epic, national and historical spirit of the Iranian nation is portrayed. The work of Shahnameh scholars has always been divided into three parts: mythical, historical and historical. The historical part of it has always been the attention of the scholars, in this section is how the Sassanid dynasty was founded by Ardeshir Babakan to the failure of Yazdgerd III and the Arab heritage of Sassanid rule. Ferdowsi detailed about Ardeshir Babakan in detail to present a report on his life and his rule and how Ardavan Ashkani's defeat and the establishment of the Sassanid dynasty. In this research, Ferdowsi's narrative in the Shahnameh has been attempted by Ardeshir Babakan with the Shahnameh Tha'alibi (Gorrah, to measure the extent of Ferdowsi's loyalty to his historical history and narratives.

Keywords: Shahnameh Ferdowsi, Shahnameh Tha'ali, date, Ardeshir Babakan, Sassanian
